



خلاقیت زهرا،

طلوع دوباره امید

اشاره

کاظم عبدالله پور

دبیر ریاضی شهرستان کهنوج

خوب نبود، دیگر حوصلهٔ مدرسه و خانه را نداشتیم. به این فکر افتادم که دیگر برای همیشه مدرسه را ترک کنم. با خانم مشاور صحبت کردم که من چنین تصمیمی دارم. ایشان با شنیدن این موضوع، خیلی ناراحت شد و به من گفت بدان که «آخرین تصمیم را خودت گرفتی». گفتم فعلاً چنین تصمیمی دارم. نمی‌دانستم دیگر چه بگویم. تا اینکه چند روز گذشت و توانستم در کلاس ریاضی، پیشرفت کنم. ماجرای این کلاس به صورت زیر است:

روز اول مدرسه بود که معلم ریاضی، خودش را به ما معرفی کرد. باورم نمی‌شد که این فرد، معلم ریاضی‌ام باشد. داخل مدرسه، احساس غریبی می‌کردم، بعد با معلم‌ها و دیگر دوستان آشنا شدم. در کلاس درس ریاضی، معلم ما را گروه‌بندی کرد، حتی طرز نشستن کلاس درس را تغییر داد و گفت شما در هر جلسه در کلاس، در مکان‌های مختلفی می‌نشینید و کار گروهی خود را انجام می‌دهید. ما گروه سه نفری بودیم. سرگروه به من و یکی از دوستانم زیاد «گیر» می‌داد. در کلاس درس، یک مسئله مطرح شد که نیاز به بحث و مشارکت داشت. سرگروه که در درس، خیلی بهتر از ما بود، با استفاده از روشی که داشت، خیلی زود به مسئله جواب می‌داد. او خواست که ما هم مثل او زود بنویسیم ولی هر چیزی که او می‌گفت و ما نمی‌فهمیدیم، جلوی دوستانمان، ما را مسخره می‌کرد. آنقدر این کار را کرد که یک روز، به من برخورد. با خود گفتم «این سرگروه

این داستان واقعی است! داستان دختری به نام واقعی زهرا، که یک معلم ریاضی دلسوز، انسان و علاقمند، مسیر زندگی تحصیلی وی را تغییر داد. با این معلم گرامی آقای کاظم عبدالله پور در بهمن ۱۳۹۶ و در پانزدهمین کنفرانس آموزش ریاضی ایران در بوشهر، آشنا شدم. این داستان را برایم گفتند و همانجا، با زهرا نازنین صحبت کردند. از ایشان خواهش کردم که این اتفاق شیرین را برای ستون روایت معلمان مجله، بنویسند و ایشان هم لطف کردند و داستان «خلاقیت زهرا» را فرستادند.

کلید واژه‌ها: معلم ریاضی، خلاقیت، انگیزه

داستان زیر، حکایت واقعی زندگی دانش‌آموزی روستایی است که در یکی از مدارس مناطق محروم، تحصیل می‌کند. در آذرماه ۹۶، مسیر زندگی این دانش‌آموز با یک اتفاق ساده تغییر کرد! زهرا جزو ضعیف‌ترین دانش‌آموزان کلاس بود که دیگر امید و انگیزه‌ای برای ادامهٔ تحصیل نداشت. با این اتفاق، دوباره امید و انگیزهٔ تلاش و تحصیل در دل او جوانه زد. شرح این تجربه را از زبان زهرا می‌شنویم:

«نمی‌دانم از کجا برایتان بگویم، از مدرسه یا از شرایطی که داشتم و هنوز هم دارم. پدر خود را ۵ سال پیش از دست دادم. شرایط خوبی در مدرسه و در خانه نداشتم. از یک طرف وضعیت اسفبار مالی خانواده و از طرف دیگر، پسر عمویم که از من به طور رسمی تقاضای نامزدی کرده بود، ذهنم را درگیر این کرده بود که مدرسه را انتخاب کنم یا پسر عمویم را. چند روز بی‌خیال شدم و به درس فکر کردم. ولی درس خواندنم



نمی‌شد که من، امروز معلم ریاضی آن‌ها باشم. مدیر مدرسه از کلاس من فیلم و عکس گرفتند و من خیلی خوشحال شدم.

این اتفاق مسیر زندگی مرا عوض کرد. به این باور رسیدم که خانواده، معلم، مدیر و دوستانم، همه آرزوی سربلندی و موفقیت مرا دارند و اگر خودم بخواهم و تلاش کنم، می‌توانم زندگی و سرنوشت‌م را عوض کنم. دیگر قصد ترک تحصیل ندارم. بلکه می‌خواهم با تلاش زیاد، در آینده یک معلم موفق باشم. «یک معلم ریاضی دلسوز که مسیر زندگی دانش‌آموزانم را به سوی سربلندی و افتخار تغییر دهم!»



زهره معلم کلاس درس ریاضی

تصویر راه‌حل زهره

راه‌حل زهره نشانه خلاقیت دانش‌آموزان روستایی

$$\begin{aligned}
 & 4(2x - 3y + 4) - 8(3x + 2y - 5) = \\
 & 2x - 3y + 4 \\
 & 2x - 3y + 4 \\
 & 2x - 3y + 4 \\
 & 2x - 3y + 4 \\
 & \text{-----} \\
 & 8x - 12y + 16 \\
 & - 24x - 16y + 40 \\
 & \text{-----} \\
 & -16x - 28y + 56 \\
 & \dots\dots\dots = -24x - 16y + 40
 \end{aligned}$$

خوبی نیست! بهتر است کمی تلاش کنم و بتوانم برای این مسئله، روش دیگری بنویسم». کمی فکر کردم و به ذهنم خطور کرد که عبارت‌های مسئله را زیر هم بنویسم تا بتوانم آن را حل کنم. وقتی معلم، هنگام بررسی کار گروه‌ها در کلاس راه‌حل‌م را دیدند توجهشان جلب شد و بسیار خوشحال شدند، به من گفتند «آفرین! واقعاً روشی که به کار بردی بی‌نظیر است!» و در کلاس درس، خیلی تشویق‌م کردند. روز بعد، معلم ریاضی در کلاس درس، راه‌حل من را روی دیوار کلاس نصب کرد که روی آن نوشته بود «راه‌حل زهره، نشانه خلاقیت دانش‌آموزان روستایی!»

چند روز بعد، مادرم به مدرسه دعوت شدند. با خودم گفتم لایه چیز می‌شده! حتماً درس‌م بد است که مدیر، مادرم را به مدرسه فراخوانده است. وقتی در دفتر مدرسه، معلم ریاضی جلوی مادرم از جریان کاری کرده است که تا به حال بین دانش‌آموزان، چنین روشی را ندیده‌ام»، آن موقع خیلی خوشحال شدم. باورم نمی‌شد که کمی پیشرفت کرده‌ام و با خودم گفتم که «من آمیدی به مدرسه آمدن نداشتم. پس چه شد که پیشرفت کردم». پیدا کردن این روش سبب شد که امیدم به زندگی، برگردد و حتی دیگر فکر نیامدن به مدرسه را نکنم و با امید، به زندگی ادامه دهم. بعد از این، شماره تلفن معلم ریاضی‌ام را گرفتم و به مادرم دادم. تا اینکه یک روز معلم ریاضی ما، اعلام کرد که من «جلسه بعد نیستم، ولی کسی را به جای خودم می‌گذارم تا با شما کار کند!» وقتی که فهمیدم معلم ریاضی قرار است برای شرکت در کنفرانس به بوشهر بروند، به ایشان یک پیام دادم و از وی خواستم که اگر امکان دارد، به من اجازه دهند که جلسه بعد، به جای ایشان تدریس کنم. بعد از مدتی که گذشت، معلم ریاضی از کنفرانس آموزش ریاضی بوشهر با من تماس گرفتند و گفتند «وقتی پیام شما را دیدم خیلی خوشحال شدم و با مدیر مدرسه هماهنگ می‌کنم که شما به جای من، در کلاس درس معلم باشید». وقتی جلسه بعد شد، دانش‌آموزان فکر می‌کردند که دانش‌آموز «خوب» کلاس، امروز جایگزین معلم ریاضی است، یک دفعه مدیر وارد کلاس شدند و گفتند معلم ریاضی شما با من تماس گرفته و گفته که «امروز زهره معلم ریاضی شماست!» با شنیدن این خبر، دانش‌آموزان بسیار تعجب کردند و باورش‌ان